



”

بدون باور به معاد و زندگی ابدی، مفهومی تحت عنوان سعادت معنای چندانی ندارد. یک زندگی کوتاه پر از دردسر و سرشار از گرفتاری‌های گوناگون (فقر، بیماری، جنگ، تبعیض، انواع و اقسام بحران‌های زیست‌محیطی و...) اساساً چه ظرفیتی برای خوشبختی واقعی موجودی مثل انسان دارد؟

”

مثلاً چرا اشتباه یک فیزیکدان به خود فیزیک آسیب نمی‌زند، اما اشتباه یک فقیه دینی باید حتماً اشتباه دینی تلقی شود؟ چرا هیچ احمقی ادعا نمی‌کند «چون مادر مقدس است... نباید روز مادر داشته باشیم!»؟ یا چون قانون ممکن است مقدس شود، نباید قانون‌گذاری کنیم!

سؤال برده‌اند؟ اگر اختلاف نظر فقهی باعث تقدس‌زدایی از دین می‌شد، با وجود این همه مجتهد و فقیه مختلف و مراجع دینی متعدد و... چیزی از قداست دینی باقی‌مانده بود؟!

می‌دانم که اکثر ما خیال می‌کنیم در رد سکولاریسم به اندازه کافی بحث کرده‌ایم، البته نگارنده این تصور را قبول ندارم، اما فعلاً (چون حجم مطلب بالا رفته است) همین فرض را مبنا قرار می‌دهیم؛ یعنی به عنوان مثال، فعلاً کاری نداریم که چرا علمی مثل فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی و تاریخ و جامعه‌شناسی و... به عنوان «تلاش برای شناخت آفریده‌ها و آیات الهی» همان قدر ممکن است از قداست دینی برخوردار باشند که علمی چون فقه و حدیث‌شناسی و رجال و درایه. (که همین دو مورد اخیر، یعنی رجال و درایه اساساً دبرگیرنده مهم‌ترین چهارچوب‌ها و اصول حاکم بر علوم انسانی هستند. از تاریخ گرفته تا صرف و نحو زبان و حتی ادبیات!) پس این‌گونه سعی می‌کنیم جمع‌بندی کنیم:

۱: بدون باور به معاد و زندگی ابدی، مفهومی تحت عنوان سعادت معنای چندانی ندارد. یک زندگی کوتاه پر از دردسر و سرشار از گرفتاری‌های گوناگون (فقر، بیماری، جنگ، تبعیض، انواع و اقسام بحران‌های زیست‌محیطی و...) اساساً چه ظرفیتی برای خوشبختی واقعی موجودی مثل انسان دارد؟ باید در یک فرصت مناسب بحث کنیم که چرا وقتی سعادت وجود نداشته باشد، علم یا چیزی تحت عنوان اخلاق نیز خیلی معنا نخواهد داشت. (اخلاق علمی است که از ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و باید و نبایدهایی بحث می‌کند که بناست انسان را به سعادت برسانند.)

۲: وقتی سعادت وجود ندارد، ما با زندگی و دنیایی مواجه هستیم که با رنج‌های مختلف محاصره شده است. رنج‌هایی که فعلاً مجبوریم حداکثر تلاش خودمان را برای رفع و دفع آنها انجام دهیم و زندگی را به «رفاه» برسانیم. بدیهی و ساده‌ترین معنای «رفاه» راحتی و فقدان

رنج است. (رنج گرسنگی و تشنگی و بیماری و خانه نداشتن و الی آخر.) رفاه و آسایشی که یک‌تکه چوب خشک، یا یک قلوه سنگ نیز شاید در حد عالی از آن برخوردار باشند.

۳: در جهان بینی‌های دین‌ستیز و دین‌گریز، اعتبار اصلی علم در «احتمال ایجاد رفاه» است؛ اما در تفکر اسلامی و شیعی (به واسطه ضرورت سودمندی علم) اعتبار و ارزش ذاتی علم فراتر از موضوع «ایجاد رفاه» است. بله «رفاه» می‌تواند یک مصداق روشن برای معیار «سودمندی علوم» باشد، اما در این رویکرد خود علم (به واسطه شناخت آفریده‌ها و آیات الهی در جهان آفرینش) مطلوب ذاتی است.

۴: در نگاه رقیب، انگیزه یک دانشمند علوم تجربی در درجه نخست وابسته به ایجاد رفاه برای خودش است؛ در درجات بعدی نیز حداکثر انگیزه او می‌تواند کنجکاوای باشد؛ اما در نگاه دینی (به واسطه معاد باوری) حتی تا آخرین نفس‌های زندگی می‌توان به علم‌آموزی و گسترش دادن آن پرداخت...

ادامه دارد...